آرمان عاشورا؛ حكومت يا شهادت: تبيين نظريه عاشورايى علّامه عسكرى

معرفت سال بيستم ـ شماره 170 ـ بهمن 1390، 45ـ62

آرمان عاشورا؛ حكومت يا شهادت:تبيين نظريه عاشورايى علّامه عسكرى

عبدالحسين مشكانى\*

عباسعلى مشكانى\*\*

چكيده

مهم‏ترين مسائلى كه پيرامون قيام الهى سرور شهيدان عالم، وجود دارد برهه تاريخى، هدف و فلسفه آن و نيز نتايجى است كه از بطن اين قيام، درخت اسلام را بارور ساخته است. درباره هدف قيام اباعبداللّه‏الحسين دو رويكرد عمده وجود دارد. ديدگاه نخست، شهادت‏طلبى در راستاى اصلاح امت پيامبر را هدف آن حضرت مى‏داند و دومين ديدگاه، دست‏يابى به حكومت را هدف حضرتش مى‏شناسد. علّامه عسكرى با توجه به بحث كلامى علم امام، ديدگاه نخست را برگزيده و پس از ارائه ادلّه اثبات ادعا، به ويژه خطبه‏ها و نوشته‏هاى حضرت، به توجيه و توضيح ادلّه دومين ديدگاه پرداخته است. ايشان همچنين با نگاهى به شرايط اجتماعى زمان قيام، تشكيل حكومت توسط حضرتشان را ناممكن و يا بى‏تأثير معرفى مى‏كند. صالحى نجف‏آبادى نيز با نگاهى مستقل از مباحث كلامى، سعى دارد تا با مؤيداتى تاريخى به اثبات ديدگاه دوم پرداخته و تشكيل حكومت اسلامى را هدف امام حسين عليه‏السلام معرفى نمايد. با توجه به ادلّه ارائه‏شده دو ديدگاه و سنجش شرايط تاريخى قيام، نگارنده بر اين باور است كه نگاه نخستين صحيح بوده و ادلّه ارائه‏شده از سوى دومين نگرش همراه با كاستى‏هاى جدى است.

كليدواژه‏ها: قيام عاشورا، علّامه عسكرى، صالحى نجف‏آبادى، حكومت‏خواهى، شهادت‏طلبى.

مقدّمه

عاشورا تجلى‏گاه اوج عبوديت آدمى در برابر خداوند و نهايت عشق به حق‏تعالى است. عاشورا بزرگ‏ترين كلاس درس، سمبل شهادت‏طلبى و پاك‏بازى در راه عقيده است. الگوى آزادى‏خواهى، عدالت‏طلبى و حق‏طلبى در فراخناى تاريخ است و در عين حال، حادثه عاشورا بدون شك، الهام‏بخش‏ترين و نيز دلخراش‏ترين رويداد در تاريخ اسلام به شمار مى‏آيد. اين رخداد از هنگامه وقوع تاكنون همچون خورشيدى عالم‏تاب به جان‏هاى مرده گرمى بخشيده و فرهنگ آزادى و آزادى‏خواهى، ايثار و شهادت، عبوديت و معرفت، عزت و كرامت نفس، صبر و بردبارى و سرانجام، جوان‏مردى و جهاد در راه عقيده و مرام را به انسان‏ها اعم از مسلمان و غيرمسلمان آموخته است و گذشت زمان نه تنها موجب محو آن از خاطره‏ها نشده، بلكه كشش و ژرفاى آن هر ساله موجب تجمع عظيم مردم در محافل و مجالس عزاى حسينى مى‏گردد. قيام حسينى و حادثه عاشورا از ديرباز تاكنون مورد توجه و عنايت متفكران و تحليلگران مسلمان و غيرمسلمان و نيز شيعه و سنى واقع شده و آن را از زواياى مختلف مورد تحقيق و بررسى قرار داده‏اند.

اين واقعه عظما، به لحاظ برخوردارى از ابعادى ويژه و منحصر به فرد، ديدگاه‏هاى متعددى را در طول تاريخ به خود متوجه كرده است. اين ديدگاه‏ها از طيف متنوع و گسترده‏اى از تحليل‏ها و نگرش‏هاى تاريخى، كلامى، حماسه‏اى، فقهى و... شكل گرفته‏اند.

اين تنوع و تعدد در ديدگاه‏پردازى درباره قيام امام حسين عليه‏السلام به پيدايش ادبياتى غنى درباره اين قيام تاريخى انجاميده است، ولى در عين حال در سايه اين ديدگاه‏ها، زوايا و پرسش‏هاى بسيارى پديد آمده است كه بايد بدان‏ها پاسخ گفت. واقعيت اين است كه هنگامى مى‏توان از اين ادبيات غنى بهره گرفت كه بتوان آن را به سمت بهره‏ورى نهايى و ابهام‏زدايى كامل پيش برد.

مقايسه ميان ديدگاه‏هاى شكل‏گرفته و بازخوانى آنها از منظر و زاويه اين مقايسه، ضرورتى است كه تا حد بسيار، اين مهم را برمى‏آورد. رسالتى كه اين مقاله بر دوش گرفته، انجام دادن مقايسه بخشى از نظريات است. به تعبير ديگر، اين مقاله مى‏كوشد: اولاً، بخشى از آنچه را گفته و ارائه كرده‏اند در ساختارى مقايسه‏اى و انسجام‏بخش قرار دهد تا جايگاه و نسبت هريك با ديدگاه‏هاى ديگر به دست آيد. ثانيا، با ارائه نكته‏ها و تحليل‏هايى نو در زمينه ديدگاه مختار، راه را براى بحث و مطالعه اين نهضت در آينده هموار كند.

در زمينه فلسفه و هدف قيام حسينى ديدگاه‏هاى متعددى شكل گرفته كه مهم‏ترين و معروف‏ترين آنها «حكومت‏گرايى» و «شهادت‏گرايى» است.

هريك از دو ديدگاه مزبور، با دلايل مختلف به اثبات ديدگاه خود اصرار مى‏ورزند. شهادت‏گرايان نيز به چند دسته تقسيم شده‏اند كه در بخش مربوط بدان، به اين تقسيمات اشاره خواهد شد.

علّامه سيدمرتضى عسكرى در مقدّمه مرآت‏العقول223 و جلد سوم دو مكتب در اسلام224 با تحليلى اختصاصى، به ديدگاه شهادت‏گرايى معتقد است. صالحى نجف‏آبادى نيز در كتاب شهيد جاويد225 و كتابن نگاهي به حماسه حسينى،226 ديدگاه «حكومت‏گرايى» را برگزيده و بدان معتقد است.

صالحى نجف‏آبادى در كتاب نگاهى به حماسه حسينى، به علّامه عسكرى، به عنوان يكى از طرف‏داران ديدگاه شهادت‏گرايى تاخته، و ديدگاه ايشان را مصداق بارز «برداشت ابتدايى» قلمداد نموده است.227 همچنين در ديگر اثر خود، يعنى كتاب تطبيق قيام امام حسين عليه‏السلامبا مبانى فقهى، با طرح ديدگاه علّامه عسكرى، به نقد آن پرداخته است.228 در واقع، اين دو نويسنده در دو نكته با هم اختلاف‏نظر دارند: 1. «هدف قيام»؛ 2. «شرايط تشكيل حكومت و وصول به اهداف از طريق تشكيل حكومت».

نويسندگان در اين مقاله به طرح تفصيلى نظريات اين دو محقق پرداخته، و پس از بحث و بررسى و نقد دلايل دو طرف، به داورى بين دو ديدگاه اقدام كرده است. برخى از نوآورى‏هاى تحقيق حاضر عبارت است از: 1. بررسى مقايسه‏اى ديدگاه‏هاى علّامه عسكرى و صالحى نجف‏آبادى؛ 2. تشريح و تبيين نظريه عدم موفقيت امام حسين عليه‏السلام در صورت دست‏يابى به حكومت. بررسى مقايسه‏اى ديدگاه‏هاى اين دو نويسنده، براى اولين بار در اين تحقيق، تحقق يافته است.

سؤال اصلى اين پژوهش عبارت است از: رويكردهاى عمده پيرامون قيام عاشورا كدام است؟

سؤال‏هاى فرعى عبارتند از: 1. ادلّه هركدام از اين رويكردها چيست؟ 2. هدف حقيقى قيام عاشورا چه بوده است؟ 3. آثار شهادت امام حسين عليه‏السلام چه بود؟ 4. آيا در صورت تشكيل حكومت، امام حسين عليه‏السلام به اهداف خويش دست مى‏يافتند؟

ديدگاه‏ها درباره فلسفه و هدف قيام حسينى عليه‏السلام

واقعه عاشورا به لحاظ برخوردارى از ابعادى ويژه و منحصر به فرد، ديدگاه‏هاى متعددى را در طول تاريخ به خود متوجه كرده است. اين ديدگاه‏ها از طيف متنوع و گسترده‏اى از تحليل‏ها و نگرش‏هاى تاريخى، كلامى، حماسه‏اى، فقهى و... شكل گرفته‏اند. چنان‏كه گذشت، از ميان نظريات مختلف، دو ديدگاه از شهرت و اهميت بيشترى برخوردار است: حكومت‏گرايى و شهادت‏گرايى.

با توجه به تناسب موضوع مقاله، دو ديدگاه فوق به طور تفصيلى به بحث گذارده مى‏شود.

1. شهادت‏گرايى

شخصيت‏هاى متعددى ديدگاه شهادت‏گرايى را پذيرفته‏اند؛ با اين تفاوت كه هريك، از منظرى ويژه به مسئله نگاه كرده‏اند. طبعا نقطه مشترك اين ديدگاه‏ها اين ادعاست كه فرجام قيام عاشورا شهادت بود و امام با علم به شهادت، دست به اين قيام زده بود و با اين حساب، نمى‏توانست واقعا هدف قيام را تشكيل حكومت قرار دهد. گرچه امام در ظاهر و در پى درخواست مردم براى عزيمت به كوفه و قبول حكومت آنان به سمت عراق حركت كرده بود، اما در واقع مى‏دانست كه پيش از وصول به كوفه به شهادت خواهد رسيد.

در اين بيان، علم امام به فرجام خود و يارانش بنيان ديدگاه را تشكيل مى‏دهد. از سوى ديگر، رصد شرايط زمانه و نيز سخنان حضرت از ابتدا تا انتهاى واقعه به عنوان دليل تلقّى مى‏شود. اما در هر صورت، در نوع تبيين اين ديدگاه نيز تفاوت‏هايى وجود دارد.

مقايسه‏اى ميان ديدگاه‏هاى شهادت‏گرايانه

در يك تقسيم‏بندى كلى، مى‏توان ديدگاه‏هاى زيرمجموعه ديدگاه شهادت‏گرايى را به دو دسته تقسيم كرد:

نخست، دسته‏اى كه تنها شهادت را هدف حضرت مى‏دانند؛ مانند سيدبن طاووس، شهرستانى و همفكرانشان.

دوم، كسانى كه هدف امام را امر به معروف و نهى از منكر و اصلاح امت اسلامى مى‏دانند و از سوى ديگر، معتقدند اين هدف جز با شهادت قابل دست‏يابى نبود؛ مانند علّامه عسكرى، دكتر آيتى و همفكرانشان.

از منظرى ديگر، مى‏توان شهادت‏گرايان را به دو دسته ديگر تقسيم‏بندى كرد:

1. گروهى كه جنبه‏هاى روان‏شناختى و فردى قيام عاشورا را مدنظر قرار داده‏اند؛

2. گروهى كه بازتاب‏هاى اجتماعى و سطوحى ژرف‏تر از جنبه‏هاى فردى را مورد تأكيد قرار داده‏اند.

هريك از اين دو گروه حوزه‏هاى مورد علاقه خويش را با بازتاب‏هاى ويژه‏اى از رخداد كربلا پيوند مى‏دهند. اين دو دسته را مى‏توان به دو گروه شهادت‏گرايان سنتى و شهادت‏گرايان نوين تقسيم‏بندى كرد:

الف. شهادت‏گرايان سنتى: كسانى هستند كه در قلمداد كردن شهادت به عنوان هدف، يا اصلاً به بازتاب شهادت امام حسين عليه‏السلامتوجه ‏نكرده‏اند ـ مانند سيدبن طاووس ـ و صرفا به ارائه شهادت به عنوان هدف پرداخته‏اند و يا اگر توجه كرده‏اند، بازتاب اين قيام را از منظر رواياتى بررسى نموده‏اندكه‏فضيلتى‏بسياربراى‏گريه‏امام‏حسين عليه‏السلامقرارداده‏اند.

ب. شهادت‏گرايان نوين: در مقابل شهادت‏گرايان سنتى، به شهادت‏گرايان نوين و معاصر برمى‏خوريم كه حوزه اصلى بازتاب‏هاى رخداد كربلا را بيش از آنكه در قلمرو فرد بيابند، در گستره جامعه مى‏بينند. افرادى همچون شهيد آيت‏اللّه مطهرى، و علّامه عسكرى و على شريعتى در اين طيف قرار مى‏گيرند. شهادت‏گرايان نوين، بازتاب اصلى رخداد كربلا را در شكل‏گيرى طيفى از وضعيت‏هاى متفاوت، از جمله از بين رفتن يزيد و قيام‏هاى خون‏خواهانه همچون قيام مختار و امثال آن، و شكل‏گيرى روندهاى اصلاحى در تاريخ تفكيك حق و باطل و ايجاد نمونه آرمانى و ايجاد اصلاح و... مى‏دانند. هريك از شهادت‏گرايان نوين به يك يا چند عامل فوق و عوامل اجتماعى رخداد كربلا تمسك كرده‏اند.

در ذيل، برخى از مشهورترين ديدگاه‏هاى شهادت‏گرايان بيان مى‏شود:

1) ديدگاه سيدبن طاووس: سيدبن طاووس در كتاب لهوف معتقد است كه امام حسين عليه‏السلام از فرجام امر خود آگاه بود و به اين موضوع تعبد داشت؛ يعنى خود را مكلف به آن مى‏دانست.229

2) ديدگاه شهادت‏خواهى در چارچوب آرمان و حركتى تاريخى: اين ديدگاه را شريعتى ارائه كرده است. وى از منظر جامعه‏شناسى تاريخى مى‏كوشد با ترسيم موقعيت‏هاى اجتماعى آن دوران، هدف امام حسين عليه‏السلام را شهادت، افشاى ظلم، رسواسازى يزيد و تزريق خون تازه حيات و جهاد در اندام مرده نسل دوم انقلاب پيامبر معرفى نمايد.230

3) ديدگاه شهرستانى: وى معتقد است: امام حسين عليه‏السلاممى‏دانست كه چه بيعت كند و چه نكند، كشته خواهد شد؛ با اين تفاوت كه اگر بيعت نمايد، هم خودش كشته خواهد شد و هم مجد و آثار جد او از بين خواهد رفت. ولى اگر بيعت نكند، تنها خودش كشته مى‏شود، اما آروزهاى او برآورده مى‏گردد و شعائر دين و شرف هميشگى به دست خواهد آمد.231

4) ديدگاه علّامه عسكرى: علّامه عسكرى معتقد است: امام حسين عليه‏السلام خلافت و حكومت يزيد را با اين عنوان كه وجودش براى اسلام خطرناك است باطل اعلام كرد و فرمود: «وعلى الاسلام السلام إذ بليت الامة براع مثل يزيد»؛ اكنون كه رهبرى مسلمانان را يزيد به دست گرفته است، بايد اسلام را بدرود گفت! در مورد بيعت با يزيد نيز فرمود: «واللّه لولم يكن فى الدنيا ملجأً، لما بايعت يزيد بن معاوية ابدا»؛ يعنى به خدا سوگند حتى اگر در دنيا به هيچ روى پناهگاهى نيابم نيز، هرگز با يزيد بيعت نخواهم كرد. منظور امام حسين عليه‏السلام از اين شعار، اصلاح حال امت و ابطال امر خلافت يزيد بود.232

در واقع، علّامه عسكرى معتقد است: حركت امام حسين عليه‏السلام براى ابطال خلافت يزيد و اصلاح حال امت رسول‏اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بوده است و سرانجام نيز، جان خويش را بر سر اين آرمان مقدس گذارد. وى در اين زمينه مى‏نويسد: «اين مطلب (اصلاح حال امت و ابطال خلافت يزيد) در وصيتى كه حضرتش به برادر خود محمد حنفيه نوشته، آشكارتر آمده است: "تنها به خاطر اصلاح امت جدم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله قيام كردم و مى‏خواهم امر به معروف و نهى از منكر كرده و روش جدم و پدرم على‏بن ابيطالب عليه‏السلام را در پيش گيرم."... از آنچه آورديم و ديگر كارهاى امام و سخنان ايشان در دوره قيام، چنين معلوم مى‏شود كه حضرتش مردم را از بطلان خلافت روز و صحت و درستى امر امامت آگاه مى‏ساخت. و هدفش از همه گفته‏ها و كرده‏هايش اين بود كه ديگران به درستى چنين شعارى يقين كنند؛ كه هر كس اطمينان يافت، راه درست را برگزيده و آن كس كه با شنيدن نداى حضرتش ايمان نياورد و آن را نپذيرفت، حجت بر او تمام شده و عذر و بهانه‏اى نخواهد داشت. اين بود كه در راه نشر هدفش به جان مى‏كوشيد. اين شعار امام حسين عليه‏السلام و هدف او بود كه براى رسيدن به آن راه شهادت را برگزيد.233

خلاصه ديدگاه علّامه عسكرى اين است كه هدف قيام امام حسين عليه‏السلام همان چيزى است كه حضرت در وصيتنامه خويش آن را به وضوح اعلام كرده بود: امر به معروف و نهى از منكر و اصلاح احوال و اوضاع امت رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله. و به عبارت ديگر، اصلاح حال امت و ابطال امر خلافت يزيد. و اين هدف مقدس و آرمان بلند با توجه به شرايط روز، از ميانه ميدان جنگ و معبر شهادت قابل وصول بود.

علّامه عسكرى در مورد ديدگاه حكومت‏گرايى معتقد است كه امام هيچ‏گاه در پى تشكيل حكومت نبود و به هيچ كسى چنين نويدى نداد، نه در سخنرانى‏ها و نه در نامه‏هايش: امام آن‏گاه كه دعوت خود را آشكار كرد و به شهرها نامه نوشت، از مردم خواست كه عليه دستگاه خلافت مسلحانه قيام كرده، اوضاع جارى را تغيير دهند و به چنين مقصودى دست بيعت در دست او گذارند نه اينكه وى را يارى دهند تا به خلافت بنشيند. امام به هيچ‏كس چنين وعده‏اى نداد؛ نه در سخنرانى‏هايش و نه در نامه‏هايش، بلكه بعكس، به هر كجا فرود مى‏آمد و يا كوچ مى‏كرد، داستان يحياى زكريا را به خود مثال مى‏زد، و حق هم با او بود؛ زيرا امام و يحياى زكريا هر دو عليه سركشى و فساد طاغوت زمانشان به اعتراض برخاسته، تا پاى جان ايستادگى كردند... كسى كه در مقام به دست آوردن خلافت و فرمان‏روايى باشد، با كسانى كه به گردش فراهم آمده و قصد دارد به يارى و پشت‏گرمى آنها زمام حكومت را به دست گيرد، چنان نمى‏كند، بلكه آنها را به پيروزى و به دست گرفتن قدرت و سلطنت دلخوش مى‏دارد و هرگز سخنى نمى‏گويد كه اطرافيانش را دلسرد و نااميد نمايد.234

علّامه عسكرى، در مورد خروج امام از مكه به سمت عراق نيز مى‏نويسد: امام در آن حال نمى‏گفت من به عراق مى‏روم تا حكومت را به دست بگيرم، بلكه مى‏گفت: از اينجا بيرون مى‏روم تا بيرون از حرم كشته شوم.235

با اين بيان، روشن مى‏شود كه علّامه عسكرى از جمله شهادت‏گرايان نوين بوده و معتقد است كه هدف امام امر به معروف و نهى از منكر بود و اين هدف جز با شهادت به دست نمى‏آمد. او همچنين معتقد است كه قيام و شهادت امام تأثير شگرفى در فضاى آن زمان بر جاى گذارد و در ادامه با انهدام بنيان‏هاى حكومت يزيد، مشروعيت حكومت باطل را به چالش كشيد و عامل به وجود آمدن حركت‏هاى اعتراضى و قيام‏هاى مسلحانه عليه حكومت شد:

فرزند پيامبر خدا را كشتند و او را مثله كردند و خانواده پيغمبر را به اسيرى گرفتند و در هر شهر و ديارى گرداندند و همه اينها را مسلمانان ديدند و شنيدند... اين اخبار براى هر مسلمانى سخت دردآور بود و مصيبتى عظيم به حساب مى‏آمد؛ آنچنان عظيم و هولناك كه خروش اعتراض حتى از خانه يزيد برخاست و اهل مجلس و مسجد او را نيز دربر گرفت و به هر كجا و به هر كس كه خبر اين جنايت هولناك رسيد، زبان به بدگويى و لعن نفرين او گشود. بر اثر چنين فاجعه‏اى، مسلمانان به دو دسته تقسيم شدند: بخشى زير پرچم خلافت گرد آمدند... گروهى ديگر نيز مقام خلافت در نظرشان از آن هيمنه و جلال فرو افتاد و درهم شكست، از كارهاى گردانندگان دستگاه خلافت متنفر شده، سر به طغيان برداشته و بر آنان شوريدند؛ مانند مردم مدينه در جنگ حرّه و ديگر كسانى كه بر دار و دسته خلافت خروج كردند. انقلاب‏ها و خروج و سركشى‏ها عليه خليفه و دار و دسته خلافت پشت سر يكديگر ادامه يافت. در ميان آنها گروهى به حقانيت اهل‏بيت عليهم‏السلام آگاه‏گرديده‏واز ايشان پيروى كردند و به امامت و پيشوايى‏شان گردن نهادند.236

وانگهى امام حسين عليه‏السلام از ماه‏ها پيش از حركت، بناى ناسازگارى با حكومت وقت را گذاشته بود. اين ناسازگارى‏ها تنها به ابراز نارضايتى محدود نمى‏شد و نشانه‏هايى از اقدام سياسى عليه حكومت را نيز به همراه داشت. اگر امام حسين عليه‏السلام خواستار تشكيل حكومت بود، بايد عزم خود را تا پيش از دست‏يابى به شرايط قدرت مخفى نگه مى‏داشت. كاملاً مشخص است كه امام با طرح نارضايتىِ عملىِ خود از حكومت و بر سر زبان انداختن وضعيت قيامش در مكه و مدينه، زمينه لازم براى بسيج امكانات و نيروها را به حكومت وقت داد. انجام يك طرح براندازانه بر ضد يك حكومت، دست‏كم بايد در مراحل ابتدايى خود مخفى نگه داشته شود. امام حسين عليه‏السلام اگر واقعا قصد تشكيل حكومت داشت، بايد به جاى آن سخنرانى‏هاى پرشور در مكه، به صورت مخفيانه و شبانه به سمت كوفه حركت مى‏كرد و پس از سازمان‏دهى نيروها و دست‏يابى به سطح معقولى از قدرت نظامى، انديشه سياسى خود را برملا مى‏ساخت، نه اينكه علنا به مخالفت با حكومت وقت مى‏پرداخت. امام هنگام خروج از مدينه، بر خلاف عبداللّه‏بن زبير كه از بيراهه گريخت، از راه اصلى به طرف مكه به راه خود ادامه داد و در مكه نيز علنا به طرح و تشريح قيام خود پرداخت و به سران قبايل نامه نوشت. علّامه عسكرى در تبيين و تشريح اين موضوع مى‏نويسد:

امام عليه‏السلام در مدينه از بيعت با خليفه‏اى سر باز زد كه حكومتش به وسيله بيعت مسلمانان با او، صورت مشروعيت به خود گرفته بود و در اين راه آن‏قدر در برابر گردانندگان دستگاه خلافت ايستادگى كرد تا اينكه همگان بر كار و هدف حضرتش آگاه شدند. پس، از مدينه به آهنگ مكه بيرون شد و در اين حركت، در راه اصلى قدم گذاشت و مانند ابن‏زبير از بيراهه نرفت. و چون در مكه وارد شد و در پناه خانه خدا آرام گرفت، توجه همه حاجيان به حضرتش جلب شد و به گرد او فراهم آمدند و پاى سخنان سبط پيامبر مى‏نشستند و او از سيره جدش با آنها سخن مى‏گفت. تا آن‏گاه كه دعوت خود را آشكار كرد و به شهرها نامه نوشت، از مردم خواست كه عليه دستگاه خلافت مسلحانه قيام كرده، اوضاع جارى را تغيير دهند و به چنين مقصودى دست بيعت در دست او گذارند نه اينكه وى را يارى دهند تا به خلافت بنشيند. امام به هيچ‏كس چنين وعده‏اى نداد.237

علّامه عسكرى معتقد است: امام حسين عليه‏السلامپيش از خروج از مكه، در جاهاى مختلفى اعلان نموده بود كه پايان كارش شهادت است و حتى خيرخواهى برخى مبنى بر ماندن و خارج نشدن از مكه و تشكيل حكومت در مكه يا يمن را نپذيرفت. استدلال امام حسين عليه‏السلام براى نماندن در كوفه، ترس از كشته شدن در حرم الهى و شكسته شدن حرمت حرم بوده است. در روز هشتم ماه ذى‏الحجه سال شصت هجرى بود كه بار ديگر امام و فرزند زبير (عبداللّه‏بن زبير) بين درگاه كعبه و حجرالاسود به هم برخوردند و عبداللّه به او گفت: «اگر بمانى و در پى دست گرفتن حكومت در مكه باشى، ما با تو همكارى كرده و يارى‏ات مى‏كنيم و از راهنمايى به تو دريغ نداشته، با تو بيعت مى‏كنيم.» (و در روايتى ديگر آمده است كه فرزند زبير به امام حسين عليه‏السلام گفت: تو در خانه بنشين، من مردم را به گردت جمع مى‏كنم)، امام در جواب گفت: «به خدا سوگند، اگر بيرون از حرم كشته شوم، دوست‏تر دارم كه به اندازه يك وجب در داخل حرم از پاى درآيم. و خدا مى‏داند اگر در سوراخ حشره‏اى هم فرو روم، آنها مرا بيرون مى‏كشند تا آنچه را بخواهند بر سرم آورند و دست تعدى و تجاوز آنچنان بر من خواهند گشود كه يهوديان به روز شنبه... . در تاريخ ابن‏عساكر و ابن‏كثير هم آمده است كه امام فرمود: اگر من در فلان جا و فلان جا كشته شوم، دوست‏تر دارم كه خونم در مكه ريخته شود.238

چنان‏كه پيداست، امام حسين عليه‏السلام اگر در مكه مى‏ماند احتمالاً مى‏توانست حكومت تشكيل دهد، اما از آن‏رو كه امام عليه‏السلام با هدف تشكيل حكومت قيام نكرده و در ضمن از عاقبت كار خويش نيز آگاه است، پيشنهاد عبداللّه‏بن زبير مبنى بر ماندن در مكه و تشكيل حكومت را نمى‏پذيرد.

از سوى ديگر، بحث تشكيل حكومت و امكان ايجاد تغيير با در دست گرفتن حكومت، از مباحث ديگرى است كه در اين دو ديدگاه مطرح است. عدم موفقيت امام حسين عليه‏السلام در صورت تشكيل حكومت رازى آشكار دارد. در واقع، فضاى آن روز جامعه اسلامى، فزونى بدعت‏ها و تبديل شدن آنها به عنوان عقايد و باورها، و اعتقاد شديد مردم به مقام و موقعيت خلفا، مانع از آن بود كه امامان عليهم‏السلام بتوانند به اضاله بدعت‏ها و تصحيح انحرافات به طور كامل و صددرصد بپردازند.

2. حكومت‏گرايى

برخى از شخصيت‏هاى بزرگ شيعه، ديدگاه «تشكيل حكومت» را به عنوان هدف قيام عاشورا قلمداد كرده‏اند. اين گروه بر اين باورند كه حضرت با توجه به آمادگى‏هايى كه در مردم ايجاد شده بود درصدد تشكيل حكومت برآمد و به همين دليل، قيام فرمود. در ذيل، ديدگاه‏هاى شكل‏گرفته در اين زمينه را مورد بررسى قرار مى‏دهيم.

الف. ديدگاه شيخ طوسى

شيخ طوسى تحت تأثير نگرشى ويژه، همراه با تحليلى از دوران امام حسين عليه‏السلام، عزيمت حضرتش به كوفه را حركتى براى تشكيل حكومت ارزيابى كرده است. از نظر ايشان، اگر در امام گمان به اثربخش بودن حركتى در جهت تشكيل حكومت پديد آيد، همت كردن و اقدام بر انجام آن ضرورى مى‏گردد: «ما مى‏دانيم كه هر گاه گمان بر امام چيره شود كه با انجام نوعى از فعاليت به حق خود مى‏رسد و امرى را كه به او تفويض شده، به دست مى‏آورد، انجام آن بر او واجب است، اگرچه نوعى مشقت در آن نهفته باشد.»239

وى در تحليل و ارزيابى تاريخى خود از دوران شكل‏گيرى حادثه كربلا به اين نتيجه مى‏رسد كه زمينه‏هاى پيش از رخداد كربلا به گونه‏اى بوده كه احتمال ثمربخش واقع شدن تحرك سياسى بر ضد يزيد و به نتيجه رسيدن اقدام براى تشكيل حكومت را جدّى مى‏نموده و از همين جا گمان به پيروزى در امام حسين عليه‏السلام پديد آمده است: «عوامل پيروزىِ بر دشمن، آشكار گشته بود... امام به سوي كوفه حركت نكرد، مگر پس از بسته شدن ميثاق‏ها، عهدها و پيمان‏ها با او و بعد از رسيدن نامه‏ها مبنى بر اينكه ما بدون هيچ اكراهى، اطاعت خواهيم كرد.»240

در اين ديدگاه، مهم‏ترين دليل براى مهيا بودن شرايط، عهدها و پيمان‏نامه‏هايى است كه كوفيان به حضرتش نگاشته بودند. اعزام مسلم‏بن عقيل نيز به عنوان دليلى بر اين مدعا اقامه شده است.

ب. ديدگاه صالحى نجف‏آبادى

صالحى نجف‏آبادى با نگرشى ويژه، قيام عاشورا را مورد مطالعه قرار داده و به اين نتيجه رسيده است كه هدف امام از قيام، تشكيل حكومت بوده است. وى براى اينكه بتواند آزادانه مطالعه خويش را سامان بخشد، از آغاز كوشيده تا به حوزه بررسى مبناى كلامى علم امام پاى نگذارد. او معتقد است: قيام آن حضرت بايد بر اساس قوانين عادى بررسى شود؛ از اين‏رو، كتاب حاضر شهيد جاويد نهضت حسين‏بن على عليه‏السلام را از نظر مجارى عادى و با صرف‏نظر از علم غيب امام بررسى كرده تا... عمل سبط پيغمبر بتواند سرمشق مردم ديگر واقع گردد.241

وى قيام امام حسين عليه‏السلام و حركت ايشان را متشكل از چندين مرحله توصيف مى‏كند:

مرحله نخست: وى نخستين مرحله قيام امام حسين عليه‏السلامرا مقاومت امام در مقابل تهاجم حكومت و زياده‏خواهى آنان مى‏داند. به اعتقاد ايشان، امام در اين مرحله به ارزيابى شرايط پيرامون خود دست زد و كوشيد تا مانند هر سياستمدار ديگرى، وضعيت اطراف خود را تحليل كند. به تعبير ديگر، اصلى‏ترين دل‏مشغولى امام در اين مرحله، سنجيدن شرايط براى تشكيل حكومت بود. اين مرحله از هنگام خروج امام حسين عليه‏السلام از مدينه آغاز مى‏شود و تا زمان اقامت حضرتش در مكه طول مى‏كشد.242

مرحله دوم: ايستادگى و دفاع امام در برابر تهاجم حكومت وقت از يك طرف و اقدام ايشان براى دست‏يابى به حكومت و آماده‏سازى شرايط براى آن از سوى ديگر، مربوط به اين مرحله مى‏شود. اين مرحله با خروج امام از مكه آغاز مى‏شود و تا روبه‏رو شدن با لشكريان جناب حرّ تداوم مى‏يابد.243

مرحله سوم: اين مرحله نيز از هنگام مواجه شدن با جناب حرّ شروع مى‏شود و تا شروع جنگ ادامه مى‏يابد. امام حسين عليه‏السلام در اين مرحله كوشش كرد تا از بروز جنگ جلوگيرى كند و به صلح شرافتمندانه دست يابد. امام در اين كوشش خود تا سر حدّ متقاعد كردن عمّال حكومت براى صلح پيش رفت.244

مرحله چهارم يا نهايى: اين مرحله پس از هجوم نيروهاى دشمن شكل گرفت. آنچه امام حسين عليه‏السلامدر اين مرحله انجام داد دفاعى سربلند و افتخارآميز در قبال تهاجمى خون‏بار و وحشيانه بود؛ دفاعى كه با شهادت حضرت عليه‏السلامبه پايان رسيد.245

صالحى نجف‏آبادى براى اثبات ادعاى چهار مرحله‏اى بودن قيام، دلايل متعدد و مبسوطى را ارائه كرده است.246

چكيده سخن اينكه بر اساس اين ديدگاه، امام حسين عليه‏السلام از ابتدا تا انتها يك هدف را دنبال نمى‏كرده است، بلكه به تناسب موقعيت‏هايى كه در آنها قرار مى‏گرفت، به تعيين راهبرد و تعريف هدف دست مى‏زد. به اين ترتيب، هدف امام حسين عليه‏السلام در مرحله اول تشكيل حكومت و در مراحل بعدى مواردى همچون بازگشت به مدينه و شهادت معرفى مى‏گردد.

اين ادعا كه امام حسين عليه‏السلام به عزم تشكيل حكومت بار سفر به كوفه را بسته و هدف ايشان انجام اين كار بوده، با نشانه‏هايى تقويت شده است. مهم‏ترين نشانه و دليلى كه طرف‏داران ديدگاه حكومت‏گرايى بدان استدلال مى‏كنند، نامه‏هاى مردم كوفه به امام و پاسخ مثبت امام عليه‏السلامبه آنهاست. صالحى نجف‏آبادى مى‏نويسد: بزرگان كوفه به امام حسين عليه‏السلام نوشتند: «ما خلافت يزيد را به رسميت نمى‏شناسيم و امام و زمامدار نداريم و مى‏خواهيم از شما حمايت كنيم تا امام و زمامدار ما شويد.» امام در پاسخ، ضمن نامه‏اى خطاب به بزرگان كوفه نوشت: «نامه‏هاى شما به من رسيد. سخن اكثريت شما اين است كه ما رهبر سياسى نداريم، پس تو به كوفه بيا؛ اميد است خدا ما را به وسيله شما بر حق و راستى مجتمع سازد. من مسلم‏بن عقيل را براى تحقيق فرستادم. اگر مسلم به من بنويسد كه بزرگان و خردمندان شما به اتفاق زمام‏دارى مرا مى‏خواهند، در اين صورت به زودى به كوفه خواهم آمد.» مى‏بينيم كه بزرگان كوفه از امام حسين عليه‏السلام خواسته‏اند قدرت را به دست بگيرد و اينكه امام مى‏فرمايد: «اگر بزرگان و خردمندان كوفه اتفاق دارند كه من زعامت و رهبرى سياسى آنان را به عهده بگيرم، به زودى به كوفه خواهم آمد»، اين سخن امام معنايى جز تشكيل حكومت و به دست گرفتن قدرت سياسى مردم ندارد.247

از ديگر سوى، وى بر اين باور است كه شرايط زمانه براى تشكيل حكومت مهيا بوده و در صورت توفيق، حضرتشان مى‏توانستند مجدد دين باشند. اگر امام حسين عليه‏السلام تشكيل حكومت مى‏دادند از اين طريق مى‏توانستند اسلام راستين را زنده كرده و سنت اصيل نبوى را در جامعه اسلامى احيا كنند.248 اين گروه معتقدند: اولاً، هدف قيام تشكيل حكومت بود؛ ثانيا، اگر امام به حكومت مى‏رسيد كارها و اصلاحات فراوانى مى‏توانست انجام دهد؛ ثالثا، شهادت حضرت امام حسين عليه‏السلام گرچه آثار مثبت اندكى مانند محبوبيت امام در بين مردم، درس‏هاى عملى حضرت در طى قيام، و شفا يافتن بيماران از تربت پاك حضرتش را در پى داشت، اما شهادت حضرتش ضربات شكننده و مهلكى به اسلام زد.249 صالحى نجف‏آبادى معتقد است: علاوه بر اينكه هدف قيام عاشورا تشكيل حكومت بود، شرايط تشكيل حكومت نيز براى امام حسين عليه‏السلاممهيا بود و حضرت بعد از تشكيل حكومت مى‏توانست به بهترين وجه به مقابله با انحرافات و بدعت‏ها پرداخته، جامعه اسلامى و مدينه فاضله را احيا كند.250

بيشينه اين بيانات مرحوم صالحى در برابر ديدگاه علّامه عسكرى است؛ چه اينكه ايشان معتقدند: اولاً، هدف قيام عاشورا تشكيل حكومت نبود؛ ثانيا، شرايط تشكيل حكومت مهيا نبود؛ ثالثا بر فرض تشكيل حكومت، امام حسين عليه‏السلام با وجود شرايط و فضاى غالب آن زمان، قادر به اصلاح جامعه از طريق حكومت نبود و حتى شرايط برچيدن برخى از خرافات و بدعت‏ها نيز براى حضرتش مهيا نمى‏شد.251

مرحوم صالحى نجف‏آبادى در چند نقطه از آثار خويش، علّامه عسكرى را به خاطر اين ديدگاه مورد انتقاد قرار داده است. ايشان در كتاب نگاهى به حماسه حسينى با «برداشت ابتدايى» ناميدن اين ديدگاه، نوشته است:

علّامه سيدمرتضى عسكرى در موضوع قيام امام حسين عليه‏السلام يك برداشت و استنباطى كرده‏اند كه مى‏تواند مثالى براى موضوع اين بحث برداشت‏هاى ابتدايى باشد و آن برداشت اين است كه مى‏فرمايند: اگر امام حسين عليه‏السلام حكومت را به دست مى‏گرفت، نمى‏توانست احكام اسلام را كه خلفاى سابق با اجتهاد خود تغيير داده بودند به صورت اصلى و صحيح خود برگرداند، چنان‏كه پدرش على عليه‏السلام نتوانست چنين كند. علّامه عسكرى اضافه مى‏كند: اگر امام حسين عليه‏السلام عنان خلافت را به دست مى‏گرفت و فرمانرواى كشور اسلام مى‏شد نمى‏توانست بدعت‏هايى را كه معاويه در دين اسلام وارد كرده بود از بين ببرد و حتى نمى‏توانست لعن پدرش على عليه‏السلام را كه معاويه بر مردم تحميل كرده بود و در سراسر كشور اسلامى روى منبرها حضرت على عليه‏السلام را لعن مى‏كردند از ميان بردارد.252... آيا اين برداشت قابل قبول است؟ و آيا اين برداشت با طبيعت قضاياى سياسى آن زمان و با لياقت‏ها و توانايى‏هاى امام حسين عليه‏السلام هماهنگ است؟ آيا مى‏توان قبول كرد كه حكومت امام حسين عليه‏السلام بر فرض تشكيل، از حكومت عمربن‏عبدالعزيز كه لعن حضرت على عليه‏السلام را برانداخت، ضعيف‏تر و ناتوان‏تر بود؟253

ايشان در كتاب ديگر خويش، در بحث مبانى فقهى قيام امام حسين عليه‏السلام با تكرار اشكالات فوق، در انتها اضافه مى‏كند: خلاصه اين قول استاد عسكرى، به هيچ دليلى مستند نيست، بلكه دليل‏هاى روشن برخلاف آن وجود دارد.254

خلاصه پندار مرحوم صالحى اين است كه اولاً، اگر امام حكومت اسلامى تشكيل مى‏داد، جهان اسلام سراسر با برنامه اسلام، منظم مى‏شد و عدل و دانش و... در همه جا حكمفرما بود.255 و در طرف مقابل، شهادت و فقدان امام را خسارت جبران‏ناپذير، ذلت، ضربت خوردن اسلام، شكست سهمگين و لكه ننگ دانسته و اسلام را محوِ آثار ظلم و جاه‏طلبى و نابخردى يزيد و عمّال خودخواه و ستم‏پيشه مى‏داند!256

مرحوم صالحى در بخش پايانى نقد خود بر علّامه عسكرى در كتاب نگاهى به حماسه حسينى، از محققان مى‏خواهد كه به اين پرسش‏ها پاسخ دهند:

آيا اين برداشت قابل قبول است؟ و آيا اين برداشت با طبيعت قضاياى سياسى آن زمان و با لياقت‏ها و توانايى‏هاى امام حسين عليه‏السلامهماهنگ است؟ آيا مى‏توان قبول كرد كه حكومت امام حسين عليه‏السلام بر فرض تشكيل، از حكومت عمربن عبدالعزيز كه لعن حضرت على عليه‏السلام را برانداخت، ضعيف‏تر و ناتوان‏تر بود؟257

بررسى دو ديدگاه

براى بررسى اين دو ديدگاه، بايد خلاصه‏اى از ادلّه هر دو طرف ذكر شود و با توجه به موضوع مقاله، ادلّه مخالف علّامه عسكرى مورد مداقه و نقد قرار گيرد. از اين‏رو، ادلّه عنوان‏شده هريك از طرفين ذكر مى‏شود.

ديدگاه نخست

ادلّه قايلان ديدگاه نخست، به قرار ذيل است:

1. علم امام به فرجام خويش و علم ايشان به اينكه بدون اين قيام، امت پيامبر اصلاح نمى‏شوند؛

2. وصيت حضرتشان به محمدبن حنفيه و بيان هدف خويش كه اصلاح امت جدشان در گرو قيام است؛

3. عدم نويد پيروزى ظاهرى و تشكيل حكومت به يارانشان در هيچ منزلگاه، خطابه و نامه‏اى؛

4. بيان داستان حضرت زكريا و تمثيل حضرت به وجود نازنين خودشان؛

5. خروج از حرم براى عدم حرمت‏شكنى حرم و ريختن خونشان در محدوده حرم امن الهى؛

6. پراكندن يارانشان با بيان فرجام قيام؛

7. رسيدن به هدف مقدسشان پس از شهادت و برچيده شدن حكومت فسق و جور يزيد؛

8. علنى كردن مخالفت‏ها از بدو امر؛

9. تذكرات بزرگان و دلسوزان حضرت به ايشان و يادآورى خطرات جانى براى ايشان.

ديدگاه دوم

در مقابل ادلّه شهادت‏گرايان، حكومت‏گرايان ادلّه ذيل را براى اثبات ديدگاهشان اقامه مى‏كنند:

1. عمل امام بايد بر اساس قوانين جارى و عادى باشد تا مورد الگوبردارى قرار گيرد؛

2. شرايط زمانه‏براى‏اين‏قيام‏وتشكيل حكومت مهيا بود؛

3. نامه‏هاى مردم كوفه و پيمانشان، هم شرايط را مهيا جلوه مى‏داد و هم پاسخ امام به ايشان كه خواهان زعامت شده بودند، نشان از عزم‏امام‏براى‏تشكيل‏حكومت‏بوده‏است؛

4. فرستادن مسلم‏بن عقيل براى تحقيق و بيعت.

پاسخ دلايل حكومت‏گرايان

دليل اول

در پاسخ اين مطلب، بايد اذعان كرد كه اعمال و رفتار امام مى‏تواند با هر رويكردى مورد الگوبردارى باشد، هرچند مبتنى بر علم امام و يا عصمت او باشد.

علّامه عسكرى و همفكرانشان بر اين باورند كه از قضا قيام حضرتشان الگوى جهانى و هميشگى براى قيام‏ها بر ضد ظلم و جور شده است و نمونه بارز آن، قيام‏هاى پس از حضرتشان است كه سرانجام توانست بساط ظلم و جور يزيد را برچيند. الگو و نمونه بودن قيام امام حسين در طول تاريخ روشن‏تر از آن است كه براى آن اقامه دليل شود.

دليل دوم

حقيقت اين است كه پس از رحلت پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، خلفا در يكايك احكام اسلام به خاطر منافع شخصى و يا به نام مصلحت عمومى اظهارنظر و اجتهاد كردند و اجتهادهاى ايشان در كتاب‏هاى مختلف آمده است.258 سرانجام از همين رهگذر، مسلمانان به شيوه‏اى خاص به تقديس از مقام خلافت به ويژه دو خليفه نخستين كشيده شدند، تا جايى كه هواداران ايشان بنا را بر اين گذاشتند كه پس از عمر، عمل به كتاب خدا و سنت پيامبر و سيره شيخين از شرايط بيعت به حساب آيد و مهم‏تر از همه اينكه مسلمانان پذيرفتند كه روش شيخين (ابوبكر و عمر) در كنار كتاب خدا و سنت پيامبرش، از مدارك تشريع امت اسلامى به حساب آيد! اين وضع همچنان ادامه داشت و حتى پس از اينكه به سبب قيام همگانى مردم، حكومت پس از عثمان به حضرت على عليه‏السلامرسيد، آن حضرت نتوانست احكامى را كه خلفاى پيشين در آنها اجتهاد كرده بودند به جامعه اسلام بازگرداند.

علّامه عسكرى به طرح مثال‏هاى متعددى مى‏پردازد كه در آنها جامعه، زمانه، شأن و موقعيت خلفا مانع از اضاله بدعت‏ها و تصحيح‏انحرافات‏بود.ايشان‏دريك‏موردمى‏نويسد:

فى‏المثل آن هنگام كه حضرت على عليه‏السلاممى‏خواست تا سپاهيان خود را از اقامه نماز نافله در ماه مبارك رمضان كه عمر مقرّر داشته بود تا آن را به صورت جماعت بخوانند، بازدارد، سپاهيانش يك‏صدا بانگ برداشتند: وا سنة عمراه! و بدين‏سان، از پذيرش سنت پيغمبر خدا به جاى سنت عمر به شدت خوددارى كردند! و اين بدان معنا بود كه مسلمانان در آن هنگام كه دست بيعت در دست على عليه‏السلام مى‏نهادند، باور نداشتند كه آن حضرت را رفتارى برخلاف روش شيخين خواهد بود.259

علّامه عسكرى در جايى ديگر فرياد اميرالمؤمنين را متذكر مى‏شود كه حضرت از بدعت‏هاى خلفاى پيشين سخن به ميان مى‏آورد و به گاه اضاله آنها، با مخالفت مردم و سپاهيانش مواجه مى‏شود:

فرمان‏روايان پيش از من كارهايى را انجام دادند و به عمد با رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله از در مخالفت درآمدند و پيمان او را نقض كرده، سنت و روش آن حضرت را تغيير دادند؛ به طورى كه اگر من مردم را به ترك آنها بخوانم تا آن را آن‏گونه كه در زمان رسول خدا بوده بازگردانم، سپاهيانم از گردم پراكنده شوند و تنها با گروه اندكى از يارانم ـ كه به ميزان برترى و علوّ مقامم آگاهندوپيروى‏ازامامتم را بر اساس كتاب خدا وسنت‏پيامبرش‏واجب‏مى‏دانندـباقى‏خواهم‏ماند.260

اميرالمؤمنين عليه‏السلام با بيان حيرت از اين وضعيت مى‏فرمايد: مرا به حيرت نينداخت، مگر زمانى كه ديدم مردم از هر سو چون يال كفتارى، مرا در ميان گرفته و از هر سو به من هجوم آورده‏اند؛ تا جايى كه حسن و حسين به زير دست و پا افتادند و دو سوى جامه‏ام از هم بدريد. آنان چنان گرد مرا گرفته بودند كه گويى كاه گوسفندان در آغل! اما چون بيعتشان را پذيرفتم و به كار خلافت پرداختم، گروهى بيعتم را شكستند، و جماعتى شانه از زير بار بيعتم بيرون كشيده، از دين روى برتافتند و گروهى هم راه ستم و خيره‏سرى را در پيش گرفتند.

وقتى وضعيت اميرالمؤمنين، كه مردم با جان و دل و رغبت تمام به سوى وى شتافتند و شرط او را مبنى بر عمل به سنت رسول خدا و نه سنت خلفا قبول كردند، اينچنين است، چگونه مى‏توان انتظار داشت كه فرزند خلف او كه جايگاهش بسان پدر نيست بتواند با تشكيل حكومت به اهداف عاليه‏اى همچون اصلاح حال امت و تصحيح سنت رسول‏اللّه بپردازد؟

علّامه عسكرى در مورد فضاى جامعه آن روز عرب و مسلمانان عصر امام حسين عليه‏السلاممعتقد است: جامعه به سويى سوق پيدا كرده و چونان گرفتار بدعت و انحراف است كه صرف زوال حكومت ستمگر و تبديل آن به فرمانروايى عادل نمى‏تواند مشكل را حل كند. وى از مشكل اصلى جامعه آن روز چنين ياد مى‏كند: از بين رفتن احكام اسلامى و اطاعت و فرمان‏بردارى بى‏چون چراى مسلمانان از اوامر صادره از ناحيه خليفه و تصورى كه آنها از مقام خليفه و خلافت داشتند. تنها چاره كار را نيز در تغيير عقيده و برداشت مسلمانان در امر خليفه و خلافت خلاصه مى‏داند، تا پرتو آن بتوان احكام پايمال‏شده اسلام را بار ديگر به مجتمع اسلامى باز آورد.261

از سوى ديگر، با ديدگاهى كه جامعه آن روز نسبت به خلافت داشت و مقام و موقعيتى كه براى خلفاى پيشين در نزد آنها وجود داشت، اگر هم امام حسين عليه‏السلام اقدام به تشكيل حكومت مى‏كرد، چونان پدرش اميرالمؤمنين عليه‏السلامو برادرش امام حسن عليه‏السلامنمى‏توانست كارى از پيش ببرد، و ديرى نمى‏پاييد كه فرياد مظلوميت حضرت در مقابل كارشكنان و مخالفان اصلاحات بنيادين بلند مى‏شد، چونان كه فرياد امام على عليه‏السلام بلند بود.

علّامه عسكرى معتقد است: گرچه عده زيادى در آن زمان خواستار خلافت و حكومت امام حسين عليه‏السلامبودند، اما امام حسين عليه‏السلام در صورت قبول اين امر، ناگزير بود تمام اجتهادات و بدعت‏هاى پيشين را نيز بپذيرد و يا دست‏كم در برابر آنها سكوت كند؛ چه اينكه مردم اجازه تغيير و تبديل آنها را به حضرتش نمى‏دادند، چونان كه اين امر براى اميرالمؤمنين نيز مهيا نگرديد:

از اين‏رو، مسلمانان در آن عصر خواهان بيعت با امام حسين عليه‏السلام بودند تا بر اثر آن، امام بعد از معاويه رسما و شرعا خليفه شده، مقام خلافت را به همه ويژگى‏هايش به دست آورد. و اگر چنين مى‏شد، حضرت ديگر نمى‏توانست احكام اسلامى را كه بر اثر اجتهادهاى خلفاى پيشين دگرگون شده بود به پايگاه اصلى‏اش بازگرداند؛ همچنان كه پدرش اميرالمؤمنين عليه‏السلام نيز نتوانست در مورد اجتهادهاى خلفاى پيش از خودش كارى از پيش ببرد. اگر با امام حسين عليه‏السلام بيعت به عمل مى‏آمد، آن حضرت ناگزير مى‏شد كه علاوه بر پذيرش تمام اجتهادهاى خلفاى پيشين، اجتهادها و من‏درآوردى‏هاى معاويه، از آن جمله لعن و دشنام برپدرش‏اميرالمؤمنين عليه‏السلامرابرمنابرتأييدنمايد!262

از سوى ديگر، تاريخ به خوبى روايت مى‏كند كه همگان از جمله بسيارى از دوستداران و علاقه‏مندان به امام حسين عليه‏السلام، زمان را براى پاسخ دادن به دعوت كوفيان مناسب نمى‏ديدند، بنابراين، به نظر مى‏آيد كه ارزيابى نخبگان جامعه از شرايط روزگار مبتنى بر اين بوده است كه شرايط موجود براى تشكيل حكومت مناسب نيست؛ با اين توصيف، عقل جمعى نخبگان و ارزيابى عموم سياست‏شناسان نشانگر آماده نبودن شرايط براى تشكيل حكومت است. سخن اينجاست: چرا امام حسين عليه‏السلامتشكيل حكومت در اين شرايط را در دستور كار خود قرار مى‏دهد؟ اين استدلال با توجه به اين نكته جدى‏تر مى‏شود كه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و امامان عليهم‏السلام هنگامى كه سخن از تصميم‏گيرى سياسى به ميان مى‏آمده، عموما به مشورت و اتخاذ تصميم جمعى پايبند بوده‏اند، با اين حال، در اين مورد امام برخلاف پيشنهاد و صلاحديد قاطبه نخبگان آن زمان، از جمله نزديك‏ترين علاقه‏مندانش مانند ابن‏عباس و محمد حنفيه و عبداللّه‏بن جعفر عمل كرده است. در اين شرايط، عمل نكردن امام به آنچه سياسيون و نخبگان بر آن پاى مى‏فشارند، نشانگر رويكرد شهادت‏گرايانه و نه حكومت‏خواهانه مى‏باشد.

از ديگر مواردى كه بزرگان و سياست‏مداران، حضرت را از خروج از مكه نهى كردند، نهى عبداللّه‏بن عباس است. وقتى عبداللّه‏بن عباس از قصد امام مبنى بر خروج از مكه و حركت به سوى كوفه، آگاه گشت، حضرت را از اين كار نهى كرد. گفت‏وگويى كه بين عبداللّه‏بن عباس و امام حسين عليه‏السلامواقع شده، آگاهى حضرت از فرجام كار (يعنى شهادت) را آشكار مى‏كند. علّامه عسكرى داستان ملاقات امام حسين عليه‏السلامبا عبداللّه‏بن عباس را چنين گزارش مى‏كند: چون امام حسين عليه‏السلام آماده حركت به سوى عراق شد، ابن‏عباس خدمت حضرت آمد و به او گفت: «در همين شهر بمان؛ زيرا تو آقا و سرور مردم حجاز هستى. اگر مردم عراق خواهان تو هستند، به آنها بنويس تا فرماندار دشمن را از شهر خود بيرون كنند، آن‏گاه تو به سوى ايشان عزيمت كن. اگر هم به هر تقدير قصد بيرون شدن از مكه دارى به ديار يمن برو... كه پدرت در آنجا شيعيان بسيارى دارد و خودت هم از دسترس اينان به دورى و با فراغ خاطر مى‏توانى براى مردم نامه بنويسى و پيغام‏گزارانت را به هر سو اعزام و مردم را به خود بخوانى؛ در آن صورت، اميد دارم به خواسته‏ات برسى.» امام در جواب گفت: «پسر عمو، به خدا قسم مى‏دانم خيرخواه منى، اما من عزم خود را جزم كرده و آماده حركت شده‏ام... اگر در فلان جا و فلان جا كشته شوم، بيشتر دوست دارم از اينكه در مكه كشته شوم و حرمت حرم خدا به خاطر من از ميان برود.» ابن‏عباس به شدت گريست و گفت: «با اين سخن، او به مرگش يقين كرده و دل از حيات او بريدم.»263

از سخنان عبداللّه‏بن عباس پيداست كه براى مردم آن روزگار، بى‏وفايى مردم كوفه امرى مسلّم بوده و مى‏دانستند كه آنها به عهد خويش پايدار نمى‏مانند، چنان‏كه به عهد حضرت على عليه‏السلام و امام حسن عليه‏السلاموفادار نماندند. ديگر اينكه اگر واقعا قصد امام حسين عليه‏السلام تشكيل حكومت بود، چرا به پيشنهاد عبداللّه مبنى بر رفتن به سوى يمن و سكنى گزيدن در آنجا عمل نكرد؟ عبداللّه به همان ميزان كه از بى‏وفايى كوفيان مى‏ترسد، به پذيرايى و وفاى اهل يمن اعتقاد دارد و پيشنهاد مى‏كند كه اگر به يمن بروى، در آنجا مى‏توانى به خواسته‏ات برسى. اما از جايى كه هدف حضرت تشكيل حكومت نيست، و با اين هدف به سوى كوفه حركت نكرده، اين پيشنهاد عبداللّه را نيز نمى‏پذيرد.

محمد حنفيه از جمله كسانى است كه امام حسين عليه‏السلامرا از حركت به سوى كوفه بازمى‏دارد و ايشان را از بى‏وفايى و خيانت كوفيان انذار مى‏دهد. علّامه عسكرى جريان گفت‏وگوى امام با محمد حنفيه را چنين نقل مى‏كند:

در همان شب كه امام در صبحگاهش مى‏خواست از مكه بيرون رود، محمد حنفيه خود را به او رسانيد و گفت: «اى برادر! تو از نيرنگ و خيانت كوفيان نسبت به پدر و برادرت كاملاً آگاهى و من از آن مى‏ترسم كه حال تو چون سرانجام گذشتگانمان باشد. اگر صلاح مى‏دانى همين جا بمان كه تو در مكه از هر كس ديگر گرامى‏ترى و از هر پيشامد ناگوار نيز محفوظ خواهى بود.» امام در پاسخ فرمود: «برادر عزيز مى‏ترسم كه يزيدبن معاويه مرا در حرم خدا ترور كند و من باعث شده باشم كه احترام خانه خدا از ميان برود.»264

اين گفت‏وگوها، به وضوح نشانگر عدم اعتماد خبرگان و نخبگان آن زمان نسبت به بيعت و دعوت كوفيان است. ديگر اينكه در هيچ‏يك از اين موارد، امام حسين عليه‏السلامنامه‏ها و دعوت كوفيان را مبناى خروج خود از مكه قرار نمى‏دهد، بلكه به احتمال كشته شدن در حرم و شكسته شدن حرمت حرم استدلال مى‏كند. اين بدان معناست كه اولاً، حضرت پيشينه بى‏وفايى كوفيان را مد نظر دارد؛ ثانيا، با قصد تشكيل حكومت با پشتوانه كوفيان به طرف مكه حركت نكرده است؛ ثالثا، از شهادت خود در اين سفر اطلاع دارد و پيشاپيش ديگران را از آن آگاه مى‏كند.

علّامه عسكرى در اين زمينه مى‏نويسد: امام در آن حال هنگام خروج از مكه و حركت به سوى عراق نمى‏گفت (به پشتوانه نامه‏هاى مردم كوفه) به عراق مى‏روم تا حكومت را به دست بگيرم، بلكه مى‏فرمود: از اينجا بيرون مى‏روم تا بيرون از حرم امن خدا كشته شده باشم، حتى اگر به اندازه يك وجب هم كه شده باشد!265

نكته ديگر اينكه اگر امام حسين عليه‏السلام واقعا قصد تشكيل حكومت داشت، چرا در همان مكه كه به قول قايلان حكومت، شرايط فراهم بود، اقدام به تشكيل حكومت نكرد؟ مگر نه اين است كه غالب بزرگان مكه حضرت را از رفتن به كوفه باز داشته و به ماندن در مكه دعوت مى‏كردند؟ مگر تمامى آنها به جايگاه والا و شخصيت محبوب امام در ميان اهل مكه استدلال نمى‏كردند؟ مگر عبداللّه‏بن زبير پيشنهاد تشكيل حكومت در مكه را به امام نداد؟ پس چرا حضرت با پشت پا زدن به شرايط موجود و وضعيت مطلوب، به سوى كوفه حركت كرد؛ كوفه‏اى كه همگان از رفتن بدان نهى مى‏كردند؟

پاسخ به اين سؤال خيلى ساده است. اولاً، هدف حضرت تشكيل حكومت نبود و ايشان با علم الهى و همچنين با سنجيدن شرايط زمان، مى‏دانست كه عاقبت كارش شهادت است.266 ثانيا، امام مى‏داند كه با تشكيل حكومت به مطلوب خود نمى‏رسد؛ يعنى احياى دوباره اسلام و سنت پيامبر ـ چنان‏كه حضرت در وصيت خويش به محمد حنفيه آن را هدف خود شمرده است267 ـ با تشكيل حكومتى كوچك در مكه يا كوفه ميسر نمى‏شد.268

دليل سوم و چهارم

در مقابل، كسانى كه تشكيل حكومت را به عنوان هدفِ قيام قبول ندارند، جريان نامه اهل كوفه و جواب مثبت امام حسين عليه‏السلام به آنها و فرستادن مسلم را، با توجه به ادلّه پيشينشان، به گونه‏اى ديگر تحليل مى‏كنند. ايشان معتقدند: امام عليه‏السلام از عاقبت كار خويش آگاه بود و جواب مثبت حضرتش به اهل كوفه براى اتمام حجت بود. علّامه عسكرى در اين‏باره مى‏نويسد:

امام به موجب شناختى كه از اوضاع و احوال داشت، و صرف‏نظر از آگاهى‏اش از سرنوشت خود... به روشنى مى‏دانست كه بايد فقط يكى از دو راه را برگزيند: يا بيعت با يزيد و يا كشته شدن. و مرتبا به اين مطلب در گفتارهايش اشاره مى‏كرد... بنابراين، امام به خوبى مى‏دانست تا هنگامى كه از بيعت با يزيد خوددارى كند، چاره‏اى جز كشته شدن نخواهد داشت... اما مردم كوفه پشت سر هم به امام عليه‏السلام نامه نوشتند و در آنها متذكر شدند كه: «ما امام و پيشوايى نداريم. به نزد ما بيا كه خداوند به بركت وجود شما، ما را به راه راست و حق بدارد.»... همچنين نوشتند: «به نزد ما شتاب كن كه مردم بى‏صبرانه منتظر آمدنت هستند و بجز تو خواهان كسى ديگر نمى‏باشند! پس در آمدنت هر چه مى‏توانى شتاب كن.»... پس از اينكه اين‏گونه نامه‏ها از جانب كوفيان به امام رسيد، و آن‏قدر تعداد نامه‏ها فزونى يافت كه خورجينى را پر كرد، اگر امام به درخواست و خواهش كوفيان وقعى نمى‏گذاشت، و با يزيد بيعت مى‏كرد و يا با يزيد هم بيعت نمى‏كرد، اما روى به جاى ديگرى مى‏نهاد، و در آنجا به شهادت مى‏رسيد، در آن صورت، در حقِ مردم كوفه ستم كرده بود و مردم براى هميشه و نسلى پس از نسلى ديگر، حق را به جانب كوفيان مى‏دادند و امام را متهم مى‏كردند و به روز قيامت هم آنان بر خداى متعال حجت داشتند... بنابراين، رفتارى را كه امام با كوفيان در پيش گرفت از باب اتمام حجت بر آنها بود و نه چيز ديگر. اگر چنين نبود و حركت امام به سوى عراق بر اثر فريبى بود كه از نامه‏هاى شوق برانگيزان كوفيان خورده، بايد به هنگام اطلاع از شهادت مسلم و هانى، و پيش از آنكه با سپاه‏حرّ روبه‏روشود،بازمى‏گشت. آرى! آنچه امام انجام داد، اتمام حجتى بود با اهل عراق و ديگران.269

علّامه عسكرى همچنين مى‏نويسد: بر امام واجب بود كه با مردم عراق حجت را تمام كند؛ حجتى كه تا آن روز به انجام نرسيده بود و اين وظيفه با خطبه‏هاى مكرر او و اصحابش، از زمان روبه‏رو شدن با حرّ تا روز عاشورا به انجام رسيد... امام حجت خود را بر كوفيان و ديگر هم‏عصرانش... تمام كرد.270

در تحليل ديدگاه علّامه عسكرى انبوهىِ درخواست‏ها از امام را بايد يك عامل مهم به حساب آورد. اگر امام حسين عليه‏السلام دعوت مردم كوفه را نمى‏پذيرفت، نوعى سرخوردگى اجتماعى و سياسى ميان دعوت‏كنندگان و عموم مردم شكل مى‏گرفت؛ چراكه سال‏ها بود كه اهل‏بيت عليهم‏السلامبه دعوت مردم براى تشكيل حكومت پاسخ نمى‏دادند. امام حسين عليه‏السلام با پذيرش دعوت آنها، علاوه بر آنكه ميزان تعهد خود در شكل دادن به حكومتى جديد را نشان داد، به اتمام حجت با مردم نيز پرداخت. امام نشان داد كه اگر اهل‏بيت عليهم‏السلام و فرزندان على عليه‏السلام از پذيرش دعوت مردم سر باز مى‏زنند، اين نه به دليل كم‏كارى آنان، بلكه محصول ناتوانى و سست‏ارادگى و دورويى مردم بوده است.

اگر ديدگاه علّامه عسكرى را به صورت دقيق‏ترى بررسى كنيم به انتظار دوگانه‏اى كه در جريان اين رخداد شكل گرفته است پى مى‏بريم. از يك‏سو، اگر امامان دعوت مردم را نمى‏پذيرفتند حس و برداشتى كاذب در ميان كوفيان شكل مى‏گرفت كه به واقع، معناى اتمام حجت با امامان را دربر داشته است، از سوى ديگر، امام حسين عليه‏السلام با قبول شهادت به اتمام حجت با مردمان پرداخت. اگر امام عليه‏السلام با بى‏اعتنايى به دعوت مردم كوفه، اقدام به حركت و قيام نمى‏كرد، علاوه بر سرخوردگى‏هاى اجتماعى، اين خاطره را در ذهن مردم زنده مى‏كرد كه امامان هر بار دعوتِ ايشان را به نوعى رد كرده‏اند و قضاوت نادرستى از كاركرد امامان در ذهن مردم شكل مى‏بست و زمينه‏هاى اجتماعى دست زدن به اعمال سياسى از جانب امامان را كم‏رنگ و ناچيز مى‏ساخت. امام حسين عليه‏السلام با پذيرش دعوت، علاوه بر شكل دادن به ذهنيت كوفيان، زمينه‏هاى اقدام سياسى براى ديگر اعضاى اهل‏بيت عليهم‏السلام در آينده را فراهم آورد. به اين صورت، امام حسين عليه‏السلام با اتمام حجت خود كوشيد ريشه‏هاى بدبينى تاريخى را بخشكاند كه بخشى از آن هنگام صلح امام حسن عليه‏السلامشكل گرفته بود و شايد در صورت اقدام نكردن امام حسين عليه‏السلامزمينه‏هاى مناسب براى ديگر امامان فراهم نمى‏شد.

از جمله دلايلى كه موجب تقويت تحليل علّامه عسكرى است، علم امام به فرجام قيام و عاقبت خودش مى‏باشد. امام عليه‏السلام با علم الهى خويش و همچنين از طريق اخبار و رواياتى كه به ايشان رسيده بود،271 مى‏دانست در همين سفر و پيش از رسيدن به كوفه به شهادت مى‏رسد. با اين وصف، جواب مثبت امام به اهل كوفه و حركت ايشان به سوى كوفه با قصد تشكيل حكومت معقول به نظر نمى‏رسد؛ مگر اينكه طبق تحليل علّامه عسكرى معتقد شويم جواب مثبت امام به اهل كوفه و اقدام عملى حضرت در فرستادن مسلم و حركت به سوى كوفه، در جهت اتمام حجت با اهل كوفه بوده است.

مخالفان ديدگاه حكومت‏گرايى، براى رد اين ديدگاه به سخنان امام حسين عليه‏السلام در روز هفتم و يا هشتم ذى‏الحجه استدلال مى‏كنند. امام حسين عليه‏السلام در اين روز طى خطبه‏اى، به روشنى خود را آماده شهادت مى‏داند. آنچه اين شاهد تاريخى را در مقابل ديگر سخنان شهادت‏گرايانه امام حسين عليه‏السلام براى استدلال به مدعا تقويت مى‏سازد، زمان آن مى‏باشد. در واقع، امام حسين عليه‏السلام هنگامى اين سخنان را بر زبان جارى مى‏كند كه دعوت كوفيان به اوج خود رسيده و هنوز ـ آنچنان‏كه بعدا اتفاق افتاد ـ پيامى از مسلم مبنى بر روى‏گردانى و بى‏وفايى كوفيان نرسيده است.

علّامه عسكرى داستان خطبه فوق را چنين آورده است:

در كتاب مثير الاحزان آمده است كه پس از گفت‏وگوى امام با فرزند عمر، حسين عليه‏السلام برخاست و ضمن خطبه‏اى چنين گفت: الحمدللّه... مرگ بر فرزندان آدم امرى حتمى و از پيش‏نوشته‏شده است و من براى ديدار با گذشتگانم همان شور و اشتياقى را دارم كه يعقوب براى ديدار فرزندش يوسف داشت. مرا از پيش، قتلگاهى انتخاب شده كه آن را خواهم ديد. و چنان مى‏بينم كه گرگ‏هاى بيابان نواويس (كربلا) بدن مرا از هم مى‏درند و پاره‏پاره مى‏كنند... از آنچه بر قلم تقدير رفته گريزى نيست و رضا و خشنودى خداوندخواسته ما اهل‏بيت است... اينك هركس كه سرباخته راه ماست و خود را آماده ديدار خداكرده، باماهمراه‏وروانه اين وادى شود كه من‏به‏خواست‏خداصبح‏فرداازاينجاكوچ‏مى‏كنم.272

علّامه عسكرى در ادامه مى‏افزايد: هدف در اين بحث و بررسى اين است كه نمايى واقعى و روشن از ديدگاه شخص امام حسين عليه‏السلام و ياران هم‏عصر او نسبت به شهادت آن حضرت ترسيم گردد... به گمان ما، همين مقدار از گفت‏وگوها براى اثبات چنين هدفى كافى است.273

امام پس از آنكه در نيمه راه از سرنوشت مسلم آگاه گشت، از ادامه سفر سر باز نزد و به سفر خود ادامه داد. اگر به راستى امام از اين سفر قصد تشكيل حكومت داشت، بايد پس از اينكه از وضعيت مسلم آگاه شد و زمينه را براى تشكيل حكومت منتفى ديد، باز مى‏گشت، نه آنكه به سفر ادامه مى‏داد. علّامه عسكرى مى‏نويسد: چون امام به ثعلبه رسيد، دو تن از افراد قبيله بنى‏اسد خبر شهادت مسلم و هانى را به امام دادند. امام با شنيدن خبر گفت: «اناللّه و انا اليه راجعون. رحمت خدا بر آنان باد.» آن دو مرد گفتند: تو را به خدا سوگند مى‏دهيم كه بر جان و خانواده‏ات رحم كن و از همين جا برگرد كه تو در كوفه ياور و پيروى ندارى، بلكه از آن مى‏ترسيم كه عليه تو به ستيزه برخيزند... . امام پس از آگاهى به آنچه رفته بود، گفت: «آنچه را خداوند مقدر كرده باشد به انجام خواهد رسيد. ما در پيشگاه خداوند داد خود و فساد امت را مطرح مى‏كنيم.»274

علّامه عسكرى در ادامه مى‏افزايد: امام خطاب به همراهان خود فرمود: «خبر جانگداز شهادت مسلم و هانى به ما رسيد و از اينكه شيعيان ما از يارى ما روى‏گردانده و ما را رها كرده‏اند، آگاه شديم. اينك هر كدام از شما مى‏خواهد برگردد و تعهدى نسبت به ما نخواهد داشت.»275

به راستى اگر هدف امام تشكيل حكومت بود، چرا پس از آگاهى از منتفى شدن شرايط تشكيل حكومت، باز هم به حركت خود ادامه داد؟ اگر هدف حضرت تشكيل حكومت بود، چرا با اعلام خبر شهادت مسلم به همراهان، باعث پراكنده شدن آنها شد؟276 علّامه عسكرى معتقد است: كسى كه در مقام به دست آوردن خلافت و فرمان‏روايى باشد، با كسانى كه گردش جمع شده و قصد آن دارد كه به يارى و پشت‏گرمى ايشان زمام حكومت را به دست بگيرد، چونان نمى‏كند (و خبرهاى اينچنين نااميدكننده را به آنها نمى‏دهد)، بلكه آنها را به پيروزى و به دست گرفتن قدرت و سلطنت دلخوش مى‏دارد و هرگز سخنى نمى‏گويد (و خبرى نمى‏دهد) كه اطرافيانش را دلسرد و نااميد نمايد.277

از اين‏رو، مى‏توان گفت هدف حضرت تشكيل حكومت نبود؛ چراكه حتى پس از آگاهى از شهادت مسلم و خيانت كوفيان، به راه خود ادامه داد، تا به سرمنزل مقصود برسد.

برخى تلاش كرده‏اند كه ادامه حركت امام عليه‏السلام پس از اطلاع از منتفى شدن شرايط تشكيل حكومت را به اصرار فرزندان عقيل مستند كنند و بگويند حضرت با اصرار آنها به راه خود ادامه داد تا اينكه به شهادت رسيد، نه اينكه از ابتدا با هدف مبارزه و شهادت حركت كرده باشد. علّامه عسكرى با اشاره به اين اشكال، مى‏نويسد:

ممكن است اين توهم پيش آيد كه علت ادامه حركت امام عليه‏السلام به سوى عراق پس از شنيدن خبر شهادت مسلم و هانى، سخنان فرزندان عقيل باشد كه به او گفتند: «ما قدم از قدم برنمى‏داريم، مگر هنگامى كه انتقام خودمان را گرفته باشيم و يا خونمان در اين راه ريخته شود.» و امام به همين جهت به حركت خود ادامه داد و خود و همراهانش به شهادت رسيدند! به راستى كه چنين قضاوتى درست نيست. هر كس را كه بارقه‏اى از عقل و تفكر باشد روا نيست تا چنين مطلبى را بر زبان آورد، بلكه درست اين است كه گفته شود: براى امام چه فرقى مى‏كرد كه به عراق برود يا ديارى ديگر؟ حضرتش سرنوشت خود، كه كشته شدن بر اثر خوددارى از بيعت با يزيد بود، را انتظار مى‏كشيد، اما بر او واجب بود كه با مردم عراق اتمام حجت كند؛ حجتى كه تا آن روز به انجام نرسيده بود.278

با اين حساب، ادامه حركت امام عليه‏السلام پس از آگاهى از شهادت مسلم و منتفى شدن شرايط تشكيل حكومت، بيانگر آن است كه هدف حضرت تشكيل حكومت نبوده است؛ چه اينكه اگر چنين بود و هدف تشكيل حكومت بود، پس از اطلاع از انتفاى شرايط تشكيل حكومت، حضرت بايد به سوى مكه و يا يمن كه در آنها شرايط تشكيل حكومت فراهم بود باز مى‏گشت و يا حداقل به جايى مى‏رفت تا بتواند با حفظ جان خود و اطرافيانش، در موقعيت ديگرى كه شرايط فراهم مى‏شد، به تشكيل حكومت اقدام كند. اما ادامه حركت به سوى كوفه نشان مى‏دهد كه حضرت پيگير هدفى ديگر بوده است.

نتيجه‏‌گيرى

پيرامون قيام عاشورا دو رويكرد عمده وجود دارد. در يك رويكرد هدف قيام تشكيل حكومت و بر اساس رويكرد ديگر هدف اصلاح امت با علم به شهادت مى‏باشد. از آنچه تا بدين‏جا گفته شد روشن مى‏شود كه مؤيدات و ادلّه كسانى كه قايل به شهادت‏طلبى امام براى زمينه‏سازى اصلاح بدعت‏هاى واردشده در دين هستند روشن‏تر و متقن‏تر است. شرايط زمانه به اعتراف نخبگانى همچون عبداللّه‏بن عباس، ابن‏زبير، محمدحنفيه و عبداللّه‏بن جعفر نويد هيچ حكومتى را نمى‏داده است. سخنان حضرتشان نيز از ابتداى حركت از مكه بوى شهادت و علم به فرجام خونين مى‏داد؛ حتى آنجايى كه به نداى كوفيان قصد عزيمت به سوى كوفه دارد نيز آهنگ شهادت سر مى‏دهند و هيچ‏گاه در مسير حركت به سوى كوفه حتى آن هنگامى كه بى‏وفايى و پيمان‏شكنى كوفيان بر حضرتشان آشكار مى‏گردد از راه باز نمى‏مانند. اين‏همه، نشان از آن دارد كه اولاً، هدف امام حسين عليه‏السلام آبيارى نهال اسلام و زدودن منكرات پيرامونى آن با شعار «امر به معروف و نهى از منكر» و به وسيله شهادت بوده است. ثانيا، شهادت حضرتشان الگوى جهانى قيام عليه ظلم و ستم را ارائه نمود و در زمانه خود نيز باعث برچيده شدن بساط يزيديان گرديد. ثالثا، با توجه به بدعت‏هاى استوارشده و عصبيت‏هاى قبيلگى حاكم بر آن زمان، حتى در صورت موفقيت امام به تشكيل حكومت نيز بدعت‏زدايى، بدون آبيارى درخت اسلام با خون پاك سيدالشهدا امكان‏پذير نبود.

منابع

ـ سيدبن طاووس، اللهوف فى قتلى الطفوف، قم، انوارالهدى، 1417ق.

ـ شريعتى، على، حسين وارث آدم، چ سوم، تهران، قلم، 1367.

ـ شهرستانى، هبه‏الدين، نهضه‏الحسين، بيروت،دارالكتاب‏العربى.

ـ صالحى نجف‏آبادى، نعمت‏اللّه، شهيد جاويد، چ يازدهم، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگى رسا، 1360.

ـ ـــــ ، قضاوت زن در فقه اسلامى همراه با چند مقاله ديگر، تهران، اميد فردا، 1384.

ـ ـــــ ، نگاهى به حماسه حسينى استاد مطهرى،تهران،كوير، 1379.

ـ طوسى، محمدحسن، تلخيص الشافى، چ سوم، قم، دارالمكتب‏الاسلاميه، 1394ق.

ـ عسكرى، سيدمرتضى، دو مكتب در اسلام، ترجمه عطامحمد سردارنيا، تهران، بنياد بعثت، 1375.

ـ ـــــ ، مقدمه مرآت‏العقول، تهران، ولى‏عصر، 1398ق.

\* كارشناس ارشد فلسفه علوم اجتماعى مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى قدس‏سره. دريافت: 10/4/90 ـ پذيرش: 12/10/90.

kalameyar@yahoo.com

\*\* كارشناس كلام اسلامى مؤسسه امام صادق عليه‏السلام. meshkani.a@gmail.com

223ـ سيدمرتضى عسكرى، مقدّمه مرآت‏العقول، تهران، ولى‏عصر، 1398ق.

224ـ سيدمرتضى عسكرى، دو مكتب در اسلام، ترجمه عطامحمد سردارنيا، تهران، بنياد بعثت، 1375، ج 3.

225ـ نعمت‏اللّه صالحى نجف‏آبادى، شهيد جاويد، چ يازدهم، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگى رسا، 1360.

226ـ نعمت‏اللّه صالحى نجف‏آبادى، نگاهى به حماسه حسينى استاد مطهّرى، تهران، كوير، 1379.

227ـ ر.ك: نعمت‏اللّه صالحى نجف‏آبادى، نگاهى به حماسه حسينى، ص 403.

228ـ همو، قضاوت زن در فقه اسلامى، همراه با چند مقاله ديگر تطبيق قيام امام حسين عليه‏السلام با مبانى فقهى، ص 115.

229ـ سيدبن طاووس، اللهوف فى قتلى الطفوف، ص 18.

230ـ على شريعتى، حسين وارث آدم، ص 192 و 224.

231ـ هبه‏اللّه شهرستانى، نهضه‏الحسين عليه‏السلام، ص 42.

232ـ سيدمرتضى عسكرى، دو مكتب در اسلام، ج 3، ص 458.

233ـ همان، ص 459ـ460.

234ـ همان، ص 466.

235ـ همان، ص 467.

236ـ همان، ص 484ـ485.

237ـ همان، ص 466.

238ـ همان، ص 82ـ83.

23917و18ـ محمدحسن طوسى، تلخيص الشافى، ج 4، ص 182.

240

241ـ نعمت‏اللّه صالحى نجف‏آبادى، شهيد جاويد، ص يازده.

242ـ همان، ص 192.

243ـ همان، ص 209.

244ـ همان، ص 228.

245ـ همان، ص 281.

246ـ ر.ك: همان، ص 190ـ286.

247ـ نعمت‏اللّه صالحى نجف‏آبادى، قضاوت زن در اسلام، مقاله «تطبيق قيام امام حسين عليه‏السلامبا مبانى فقهى»، ص 115ـ116.

248ـ همو، شهيد جاويد، ص 58.

249ـ همان، ص 342ـ361.

250ـ ر.ك: همو، نگاهى به حماسه حسينى، ص 403ـ404.

251ـ سيدمرتضى عسكرى، مقدمه مرآت‏العقول، ج 2، ص 484.

252ـ نعمت‏اللّه صالحى نجف‏آبادى، نگاهى به حماسه حسينى، ص 403ـ404.

253ـ همان، ص 405.

254ـ همو، قضاوت زن در اسلام، مقاله «تطبيق قيام امام حسين عليه‏السلامبا مبانى فقهى»، ص 118.

255ـ همو، شهيد جاويد، ص 288ـ312.

256ـ همان، ص 338ـ346.

257ـ همان، ص 405.

258ـ ر.ك: سيدمرتضى عسكرى، دو مكتب در اسلام، ج 1و2.

259ـ همو، ج 3، ص 5ـ6.

260ـ همان، ص 9.

261ـ همان، ج 3، ص 456.

262ـ همان، ص 452.

263ـ همان، ص 84ـ85.

264ـ همان، ص 85ـ86.

265ـ همان، ص 467ـ468.

266ـ همان، ص 462ـ464.

267ـ همان، ص 69ـ70.

268ـ ر.ك: همو، مقدمه مرآت‏العقول، ج 2، ص 484.

269ـ همو، دو مكتب در اسلام، ج 3، ص 462ـ464.

270ـ همان، ص 465.

271ـ همان، ج 3، ص 29ـ59.

27250و51ـ همان، ص 91.

273

274ـ همان، ص 99.

27553و54ـ همان، ص 100.

276

277ـ همان، ص 467.

278ـ همان، ص 464ـ465.